

نقش جنگ در اقتصاد امریکا

مرتضی محبت

سال گذشته موقعیکه امریکا به خلیج فارس لشکر کشید و به خاک عراق حمله کرد، بسیاری از روشنفکران وطنی و خارجی به بهانه اینکه قصد امریکا از این جنگ دفاع از آزادی و استقلال یک کشور کوچک است برفع انگشتور هلهله سردادند و کف زدند.

ما در این نوشته کوتاه قصد نداریم دلایل متعدد داخلی و خارجی، سیاسی و اقتصادی تجاوز عربیان و خطرناک امریکا به منطقه خلیج فارس را بیان کنیم بلکه فقط بریکی از وجوه عملکرد امریکا یعنی نقش جنگ در اقتصاد آن تکیه خواهیم کرد تا شاید گوشه ای از حقایق پشت پرده آن جنگ عیان شود. برای اینکه ناگزیر باید پیشزمینه ای مختصر و تاریخی از گردش کار اقتصاد سرمایه داری و بخصوص اقتصاد امریکا به دست دهیم تا در پرتو آن به اهمیت جنگ افروزی امریکا در دوران معاصر و بخصوص در «نظم نوین جهانی» پی ببریم.

□□□

از زمان انتشار کتاب «ثروت ملل» نوشته آدام اسمیت بنیانگذار علم اقتصاد نوین در سال ۱۷۷۶ تا چاپ کتاب «اصول علم اقتصاد» نوشته الفرد مارشال در اوائل قرن بیستم، اصل کلی قبول شده از طرف اقتصاد دانان بورژوازی این بوده که تولید و عرضه کالا، تقاضای مناسب با خود را در جامعه ایجاد خواهد کرد و بنابراین سرمایه داران به خیر و خوبی می توانند به طور بی پایانی سرمایه گذاری و تولید کرده و کالاهای خود را با سود قابل قبولی بفروش رسانند چرا که برای این کالاهای تقاضای کافی وجود خواهد داشت.

از مهمترین طرفداران و مبتکرین این نظریه اقتصاد دان فرانسوی J.B.Say - یکی از پیروان آدام اسمیت - بود. دیوید ریکاردو (David Ricardo) اقتصاد دان برجسته و بنام انگلیسی نیز به طرفداری از این نظریه Say برخاست و آنرا در کتاب کلاسیک خود بنام «اصول اقتصاد سیاسی» (Principles of Political Economy) چنین بیان کرد: «هیچ انسانی دست به تولید نمی زند مگر برای مصرف یا فروش و هیچگاه دست به

فروش نمی زند مگر با هدف خرید کالائی دیگر که برایش مفید باشد یا به تولید آینده کمک کند. افراد، با تولید کالا، الزاماً یا مصرف کنندگان آن کالا خواهند بود یا خریداران و مصرف کنندگان کالای افراد دیگر».

مارکس از آنجا که احترامی عمیق برای ریکاردو به عنوان اقتصاد دانی بی نظر قائل بود، این نوشته ریکاردو را «پرچانگی های Say که شایسته ریکاردو نیستند» خواند. اما همانطور که گفته شد این نظریه تا اواخر دهه دوم قرن ۲۰ با پشتوانه ای مستحکم بوام آورد چرا که گرچه تا آنموقع نظام سرمایه داری چند دوره (سیکل) اقتصادی را پشت سر گذاشته و چند بار با رکود و بحرانی روبرو شده بود اما این رکودها از طول زمانی آنچنانی برخوردار نبودند که هشدار دهنده باشند و در هر رکود با ورود به مرحله ضد تورمی (Disinflation) و پائین افتادن قیمت کالاها دوباره قدرت خرید مردم بالا رفته، تقاضا در سطح جامعه افزایش یافته، رکود از بین می رفت و رونق اقتصادی از سر گرفته می شد.

البته تمام نورانهایی رکود بهمین سادگی قابل از میان رفتن نبود. مثلاً بعضی اقتصاد دانان بحران ۱۸۷۳ را آغاز دوران امپریالیسم و اجبار سرمایه ها به فرا رفتن از مرزها بدنبال بازارهای تازه و سود های بالا می دانند.

اما بهر حال اقتصاد دانان رسمی هنوز براین عقیده خود استوار بودند که پایانی براین تعادل «معقول و منطقی» بین تولید و عرضه از یکسو و تقاضا و مصرف از سوی دیگر نمی توان دید. الفرد مارشال در کتاب معروف خود بنام «اصول اقتصاد» (Principles of Economics) چنین می نویسد: «بهمراه پیشرفت تمدن، انسان همواره احتیاجات تازه و راههای نوین و گران تری برای ارضاء آن احتیاجات بوجود آورده است. نرخ پیشرفت گاه آهسته بوده اما اکنون با آننگی هر سال سریعتر ادامه دارد و نمی توان حدس زد کجا از حرکت باز خواهد ماند. در هر سو موقعیتهای و دریچه های تازه ای در حال باز شدن اند که همگی گرایش به تغییر چهره زندگی اجتماعی و صنعتی مان داشته و ما را توانا به انباشت گنجینه های بزرگی از سرمایه می کنند که آن نیز مایه ارضاء خواستهای جدید و باز کردن راههای نوینی از کوشش در راه پیش بینی ارضاء خواستهای دراز مدت آینده خواهند بود. هیچ دلیل قانع کننده ای برای باور این نظریه که ما نزدیک به یک حالت سکون و نبود تقاضاهای جدیدی که باید ارضاء شوند و دیگر جایی برای سرمایه گذاری سود آور نباشد وجود ندارد».

هنوز ده سال از چاپ هشتم این نظرات پر جلال و جبروت نگذشته بود که بحران ۱۹۲۹ آغاز و پوچ بودن آنها آشکار گردید. تفاوت بحران ۲۲ - ۱۹۲۹ با بحرانهای و رکوردهای اقتصادی پیش از آن فقط در عمق آن نبود بلکه در طول آن هم بود، اما آنچه اهمیت بیشتری داشت این واقعیت بود که بعد از سال ۱۹۲۳ با کاهش بحران، رونق اقتصادی که آغاز شده بود برخلاف رکودهای قبلی در نیچه راه از حرکت باز ماند و رکود مجدد سالهای ۳۸ - ۱۹۲۷ با بوجود آورد. بطوریکه میزان بیکاری که در اوج خود در سال ۱۹۳۲ به ۲۴/۹٪ رسید و در سال ۱۹۲۷ به ۱۴/۳٪ کاهش یافته بود، دوباره در سال ۱۹۳۸ به ۱۹٪ جهش یافت. «چنین اتفاقاتی روایتهای گذشته اقتصاد دانان کلاسیک را به کابوس تبدیل کرده و بر نظرات آنها لطماتی سهمگین وارد کرد. دراین

زمان شاید تنها اقتصاد دانی که بطور جدی و بی نظر این رویداد ها را دنبال کرده و به عمق این حوادث آگاه شده بود جان می نارد کینز (John Maynard Keynes) اقتصاد دان بنام انگلیسی بود».

کُرد کینز نظرات خود را در کتاب معروفش بنام تئوری عمومی (General Theory...) در سال ۱۹۳۶ ارائه داد و برای اولین بار (درمیان اقتصاد دانان بورژوازی) این نظریه را که هر عرضه ای تقاضای مناسب با خود را در جامعه ایجاد می کند و بنابراین راه غلبه بر بحران عبارت از کمک به عرضه کنندگان یا تولید کنندگان (Supply Side) است بطور اساسی زیر سؤال برده و ثابت کرد که بحران موجود در اثر افت در میزان تقاضا یعنی کاهش قدرت خرید مردم است که نمی توان آنرا از راه کمک به عرضه کنندگان (سرمایه داران) علاج کرد و باید راهی برای بالا بردن قدرت خرید مردم یعنی افزایش تقاضا پیدا کرد.

مارکس و طرفداران نظرات اقتصادی او سالها پیش این مسئله را با تبیین تئوری بحران پیش بینی کرده و راه علاج مشخص آنرا نیز ارائه داده بودند. اما جان مینارد کینز که از نظر ایدئولوژیک فوق العاده محافظه کار و از دشمنان بنیادین سوسیالیسم بود فقط به ارائه یک سلسله راه حلهای جدی منتهی در چارچوب حفظ نظام سرمایه داری بسنده کرد.

بالا بردن قدرت خرید مردم (یعنی ایجاد تقاضا) راهی جز تجدید توزیع ثروت در جامعه نداشت و برای اینکه دخالت دولت از طریق عادلانه تر کردن نظام مالیاتی برفع مصرف کنندگان و از آن مهمتر ایجاد کار توسط براه انداختن پروژه های بزرگ دولتی الزامی بود. چنین اقداماتی بدون تردید به مذاق بسیاری از سرمایه داران و نظریه پردازان محافظه کار خوش نمی آمد. اما بخشی از سرمایه داران واقع بین تر، همچون خانواده راکفلر و فورد و برخی نولتسردان واقع بین تر چون فرانکلین روزولت برای حفظ کل نظام سرمایه داری در اساس تن به قبول این نظرات دادند. در نتیجه دولت روزولت به پیاده کردن برنامه New Deal پرداخت که آنهم تا حدی در کاهش بحران اقتصادی مؤثر افتاد. اما می دانیم که حتی تا سال ۱۹۲۹ یعنی شروع جنگ دوم جهانی نه جهان سرمایه داری بطور اعم و نه امریکا بطور اخص توانستند مسئله رکود و بیکاری را حل کنند. دراین زمان بحثهای مفصلی دراین زمینه بخصوص در دانشگاه هاروارد بین شومپتر Schumpeter و هانسن Hansen آغاز شده بود که با آغاز جنگ دوم جهانی هم بحثهای فوق به بوته فراموشی سپرده شد و هم مسئله بیکاری و رکود اقتصادی حل شد.

جنگ از طریق تخریب و نابودی بخش عظیمی از اروپا و جهان از یکسو و براه انداختن ماشینهای اسلحه سازی و کارخانجات وابسته بآن از سوی دیگر آنچنان قدرت خرید و تقاضائی در سطح جامعه بوجود آورد که نه تنها بحران اقتصادی قبل از جنگ را ترمیم کرد بلکه به مدت ۲۵ سال پس از آن نیز تقاضاهای واپس مانده مردم امریکا را که در اثر جنگ مشاغل پران و آبی بدست آورده بودند پاسخگو شد.

البته این بدین معنی نبود که در عرض ۲۵ سال بعد از جنگ اقتصاد امریکا و جهان سرمایه داری دچار رکود نگردید چرا که دوره های چندی از رکود اتفاق افتاد اما باز هم جنگهای گره و ویتنام و تشدید و تصاعد جنگ سرد موجب ترمیم آنها گردیده و از طول و عمق آنها کاست.



علیه سرخ پوستان، چه امریکای لاتین، چه کشورهای آسیای، بهمانه جنگهای اول و دوم جهانی) نشان می دهد که ایالات متحده سه چهارم از تاریخ خود (یعنی ۱۷۸۲ ماه از ۲۳۴۰ ماه حیات خود) را بنوعی در حال جنگ با دیگران گذرانده است. ۵)

محاسبه مخارج دولت فدرال بین سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۹۲۹ برای ارتش، نیروی دریایی و مخارج بازماندگان سربازان و دیگر ارتشیان باز نشسته و بیمه آنها نشان می دهد که حداقل ۵۴٪ از بودجه دولت به نوعی صرف فعالیت‌های نظامی شده است. (فقط در دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ مخارج نظامی بهت بحران اقتصادی کاهش یافت) از سال ۱۹۱۷ به بعد امریکا علاوه بر جنگ علیه سرخ پوستان و کشورهای امریکای لاتین و آسیای، برای جلوگیری از پیشرفت سوسیالیسم بر بودجه نظامی خود به طور قابل توجهی افزود.

اندیشمند بزرگ امریکائی تورستین ویلن Thorstein Veblen در تفسیری بر نتایج کنفرانس ۱۹۱۹ پاریس بعد از جنگ بین الملل اول می نویسد: «وقایع چند ماه گذشته به روشنی نشان می دهد که تصمیم محوری و لازم الاجرای قرارداد پاریس عبارت از ماده پنجمی است که نواتهای کشورهای قدرتمند را برای سرکوب روسیه شوروی بهم می پیوندد ... بجای این اصل، ماده دیگری که متضمن ثبات و یا قابل اجرا باشد به چشم نمی خورد. گرچه تصمیم راجع به اضمحلال روسیه شوروی برای قرارداد نوشته نشده اما می توان گفت در واقع چنین تصمیمی به مثابه زمینه ایست که قرارداد مزبور بر روی آن نوشته شده» ۶) نقش جهانی امریکا در مقابله با سوسیالیسم تا جنگ دوم جهانی از آنجهان برجستگی

نیمه رسمی کشور در ماه سپتامبر همه حاکی از روند رو به پائین اقتصاد و حرکت بی امان آن به سوی یک بحران است.

روزنامه نیویورک تایمز ۴ سپتامبر ۱۹۹۲ خلاصه ای از گزارش اداره آمار مرکزی را درباره زندگی مردم امریکا نوشته که رئیس اصلی آن به قرار زیراند:

۱ - در دو سال گذشته ۴/۲ میلیون نفر بر تعداد فقرای امریکا افزوده شده. درصد فقرا از ۱۲/۸٪ در سال ۱۹۸۹ به ۱۳/۵٪ در سال ۱۹۹۰ و ۱۴/۲٪ در سال ۱۹۹۱ رسید.

۲ - قدرت خرید خانواده متوسط امریکا در سال گذشته به مبلغ ۱۱۰۰ دلار کاهش یافت. میانگین درآمد خانواده های امریکائی نیز در سال گذشته به مبلغ ۱۰۷۷ دلار کاهش یافته.

۳ - درآمد متوسط خانواده امریکائی با در نظر گرفتن میزان تورم از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱، ۵/۱٪ کاهش یافته و قدرت خرید آنان از سال ۱۹۷۹ هم پائین تر رفته است.

۴ - در همین زمان ۹۲٪ از درآمد سرمایه ها (Capital Gains) نصیب یک پنجم بالای جامعه شده است.

۵ - درصد خانواده های فقیر سفید پوست از ۱۰/۷٪ در سال ۱۹۹۰ به ۱۱/۲٪ در سال ۱۹۹۱ رسید. در حالیکه در صد خانواده های فقیر سیاه پوست از ۲۱/۹٪ در سال ۱۹۹۰ به ۲۲/۷٪ در سال ۱۹۹۱ رسید.

۶ - گرایش به تفاوت طبقاتی و بی عدالتی اجتماعی با شدت چند سال گذشته ادامه یافت.

۷ - در سال ۱۹۹۱، ۳۵/۴ میلیون امریکائی فاقد بیمه سلامتی بوده اند. این رقم در سال ۱۹۹۰، ۳۴/۷ میلیون بود.

۸ - یکی از مهمترین معیارهای سلامت اقتصادی که عبارت از درآمد سرانه حقیقی (Real per Capita Income) است در دو سال گذشته رو به کاهش داشته است.

۹ - فقط در ماه اوت امسال ۱۶۷،۰۰۰ کارگر، در بخش خصوصی شغل خود را از دست داده اند. (نیویورک تایمز ۵ سپتامبر ۱۹۹۲)

این آمار و ارقام لریزه براندام حزب جمهوریخواه و شخص چرخ بوش انداخت و درست هم زمان با انتشار آنها بود که او به زیارت یکی از بزرگترین کارخانجات اسلحه سازی یعنی General Dynamics al در تگزاس رفت و قول فروش ۱۵۰ جت جنگنده F16 را به تایوان و از آن پس وعده فروش ۷۲ جت جنگنده F15 را به عربستان سعودی داد.

□□□

نقش جنگ در تولید ایالات متحده و تبدیل آن به یک امپراتوری بزرگ و حفظ و گسترش بعدی آن تاریخی بس طولانی دارد که در اینجا فقط رئیس اساسی آن بیان خواهد شد.

پروفسور Quincy Wright از دانشگاه شیکاگو مطالعه عظیمی درباره نقش جنگ در تاریخ امریکا کرده و نتیجه این مطالعات را در سال ۱۹۴۲ در کتابی بنام A study of war به چاپ رسانده. او در آنجا می نویسد: «ایالات متحده که بطور ناشایسته ای افتخار می کند که منادی صلح است در تمام طول تاریخ خود فقط ۲۰ سال ارتش و نیروی دریاییش بطور فعال در جانی از جهان لرگیر نبوده اند» ۳)

به عبارتی دیگر از جنگ داخلی به اینطرف محاسبه مجموع ماهمانی که ارتش و نیروی دریایی امریکا در نقطه ای از جهان درگیری فعال داشته اند (چه

بطور خلاصه می توان گفت که هیئت حاکمه امریکا از زمان روزولت به بعد تئوری کینز درباره ایجاد تقاضا برای کالاهای تولید شده را بشکل مسخ شده ای قبول کرد بدین معنی که اگر کینز پیشنهاد تجدید توزیع ثروت و ایجاد کار توسط دولت کرده بود، دولت‌های بعد از جنگ، از دموکرات گرفته تا جمهوریخواه با بالا بردن تصاعدی بودجه نظامی و نظامی کردن اقتصاد نوعی «اقتصاد کینزی نظامی» (Military Keynesianism) پیاده کردند و از طریق خرید های عظیم نظامی از کارخانجات اسلحه سازی به حل این مشکل اقتصادی یعنی کمبود تقاضا دست زدند. اقتصاد دان معروف دانشگاه هاروارد Sumner Slichter در سخنانی خطاب به سناتورهای امریکائی در سال ۱۹۴۹ می گوید: «جنگ، سرد تقاضا برای کالاهای را افزایش می دهد، به بالا بردن سطح اشتغال کمک می کند و موجب پیشرفت تکنولوژی و بالا نگهداشتن سطح زندگی مردم امریکا می شود... بنابراین ما باید از روسها سپاسگزار باشیم که به عملکرد سرمایه داری در امریکا چنین کمکی می کنند» ۴). چند ماه پس از آن مجله U. S. News & World Report در مقاله ای بقلم David Lawrence همین نظریه را به شکل زیر بیان می کند: «طراحان دولتی فکر می کنند که راز سحرآمیز تنم بی پایانی را پیدا کرده اند. حال این راز جنگ سرد است» ۵)

تفاوتی که بین دموکراتها و جمهوریخواهان در پیاده کردن این نظر مسخ شده کینز وجود داشته و دارد عبارت از اینست که جمهوریخواهان تاکیدشان فقط بر روی کمک به مجتمع نظامی - صنعتی و بی توجهی به برنامه های اجتماعی است در حالیکه دموکراتها از طریق بعضی برنامه های اجتماعی و تجدید توزیع ثروت با سیاستهای مالیاتی به قدرت خرید مصرف کنندگان توجه بیشتری مینویس می دارند. بدین ترتیب داوری جلوگیری از بحران دیگری از نوع بحران ۲۲ - ۱۹۲۹ پیدا شده بود: نظامی کردن اقتصاد.

چنین برنامه اقتصادی تا اواخر دهه ۱۹۶۰ با موفقیتی نسبی ادامه یافت. اما با این وجود از اوایل دهه ۷۰ آثار سکون مزمن رو باره دامان اقتصاد امریکا را گرفت و رکود عمیق ۷۵ - ۱۹۷۴ باز هم یاد آور بحران سالهای اوایل ۱۹۳۰ شد. مجموعه ای از تورم و رکود مزمن هم به ریاست جمهوری کارتر پایان داد و هم در واقع به آن نوع اقتصاد کینزی که دموکراتها به آن معتقد بودند خط بطلان کشید.

اقتصاد زمان ریگان در واقع نوعی برگشت به اقتصاد نوع عرضه گرا Supply Side Econo-my یعنی نوع مسخ شده اقتصاد کلاسیک مبنی بر آزاد گذاشتن و کمک همه جانبه به سرمایه داران و صاحبان ثروت از یکسو و ایجاد تقاضا از طریق نظامی کردن هرچه بیشتر اقتصاد بود.

دولت ریگان با کاهش کم سابقه مالیات بر ثروتها و سرمایه ها و تزریق دو تریلیون دلار بودجه نظامی در اقتصاد امریکا توانست بین ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ رونق حباب واری در اقتصاد امریکا بوجود آورد که فروپاشی بورس سهام نیویورک در اکتبر ۱۹۸۷ اولین زنگ خطر را در آن بصدا درآورد. از اکتبر ۱۹۸۷ تا تابستان ۱۹۸۹، با وجود ترمیم بازار بورس، اقتصاد امریکا توانست لنگان لنگان خود را به پیش برد اما از تابستان ۱۹۸۹ تا به امروز رکود پیگیری بر اقتصاد امریکا سایه انداخته که تا اکنون راه چاره ای برای آن پیدا نکرده اند آمار و ارقام منتشر شده در روزنامه های

برخوردار نبود و در درجه اول انگلیس، فرانسه و آلمان بازیگران اصلی آن بودند. اما بعد از جنگ دوم آمریکا برای حفظ امپراتوری جهانی خود کمر به مقابله با هر نوع انقلاب آزادیبخش ملی و سوسیالیستی بست.

از آنجا که شوروی از این انقلابات حمایت می کرد آمریکا هدف اصلی خود را از پای درآوردن شوروی گذاشت و در اینراه شبکه عظیمی از پایگاههای نظامی در سراسر جهان بوجود آورد که در تاریخ سابقه نداشته است. البته همزمان با این تهدیدات نظامی با دست زدن به کودتاهای متعدد در بسیاری کشورهای آسیائی، آفریقائی و آمریکائی لاتین حکومتهای ملی و مستقل آن کشورها را سرنگین کرد. گرچه تعداد واقعی پایگاههای آمریکا جزو اسرار پنتاگون است اما نیویورک تایمز ۹ آوریل ۱۹۶۹ از قول یکی از افسران مسئول تفنگداران دریائی سرهنگ David Shoup چنین می نویسد: «ما ۱,۵۱۷,۰۰۰ سرباز در ۱۱۹ کشور دنیا مستقر کرده ایم. طی ۸ قرارداد نظامی ما از ۴۸ کشور باید دفاع کنیم و در صورت درخواست قادر به دخالت در آن کشورها خواهیم بود. آمریکا در سال ۱۹۶۹ علاوه بر درگیری در جنگ ویتنام دارای ۳۲۹ پایگاه نظامی اصلی و ۲۹۷۲ پایگاه نظامی فرعی بوده است» (Magdoff).

بدین ترتیب یکی از وجوه اساسی گسترش پلا وقفه قدرت نظامی ایالات متحده، ایجاد، حفظ و گسترش امپراتوری آمریکا از سال ۱۸۰۰ به اینسو بوده است. اما وجه دیگر بودجه سرسام آور نظامی آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی عبارت از اثرات بر اقتصاد آمریکا بعنوان عاملی بسیار مهم در جلوگیری از رکود و بحران بوده است در سال ۱۹۶۹، ۸/۳ میلیون نفر از شاغلین آمریکا به نوعی در ارتش و صنایع وابسته به آن اشتغال بکار داشته اند. اگر اثرات زنجیره ای این شاغلین وابسته به کارهای نظامی را در نظر بگیریم آنگاه به ابعاد اهمیت بخش نظامی اقتصاد آمریکا در کل حیات اقتصادی این کشور پی می بریم. تخمین زده می شود که بازار هر دلار که صرف بودجه نظامی می شود ۱ تا ۱/۴ دلار دیگر نیز بطور جنبی بر اقتصاد آمریکا افزوده می شود. (Magdoff p. 64).

با در نظر گرفتن این واقعیات است که حتی نظریه پردازان هیئت حاکمه نیز به اهمیت فعالیت نظامی در اقتصاد آمریکا اذعان دارند. ریچارد رگلز Richard Ruggles اقتصاد دان دانشگاه Yale در جلسه کمیته مشترک اقتصادی سنای آمریکا می گوید: «در سه دهه گذشته (۷۶-۱۹۳۷) اقتصاد آمریکا هیچگاه به اشتغال کامل دست نیافته مگر در اثر تقاضای برخاسته از جنگ. بجز حالت جنگ ترمیم اقتصادی قبل از رسیدن به اشتغال کامل از حرکت بازمانده و رشد اقتصادی قابل دوام نبوده است. اسناد و مدارک نشان می دهند که از جنگ دوم جهانی باین سو ۱۰ سال رکود و ۱۲ سال ترمیم اقتصادی داشته ایم، ۷ سال دیگر نیز اقتصاد زیر تاثیر جنگ بوده است. از شش نوبه ترمیم (Recovery) ۴ تا قبل از رسیدن به اشتغال کامل به رکود منتهی شدند و دو تای دیگر، یکی با جنگ گره و دیگری با جنگ ویتنام مقارن شده و درآمیختند.»^۷

در همین ماه اوت اقتصاد دان معروف دیگری بنام Allen Munnelle به خبرنگار نیویورک تایمز می گوید:

«افزایش بودجه نظامی هیچگاه باندازه امروز

برای اقتصاد نمی توانست مفید باشد. رشد اقتصادی باندازه ای آهسته است که هزینه های نظامی می توانند تعیین کننده کاهش یا افزایش بیکاری باشند»^۸ خبرنگار اقتصادی نیویورک تایمز سپس اضافه می کند: «از ۱۹۵۰ به این سو اقتصاد آمریکا هیچگاه نتوانسته است درحال کاهش بودجه نظامی از رکود بیرون آید. کاهش هزینه نظامی در ۱۸ ماه گذشته یکی از دلایل مهم فرسودگی کنونی اقتصاد است و بسیاری صاحب نظران آشکارا ابراز می دارند که دلیل بزرگ اینکه آمریکا برای بیرون آمدن از رکود فعلی دچار چنین مشکل بزرگی شده همین کاهش بودجه نظامی است.»^۹ جالب اینجاست که این سخنان در زمانی گفته می شوند که بودجه سالانه نظامی آمریکا ۱۵۰ میلیارد دلار بیش از سال ۱۹۸۰ است و کاهش آن در ۱/۵ سال اخیر از ۵٪ تجاوز نکرده است.

مخبر اقتصادی نیویورک تایمز بدنبال مصاحبه فوق می نویسد: «بودجه نظامی از آنرو اهمیت حیاتی برای اقتصاد و آنهم در شرایط کنونی پیدا می کند که اثرات آن بر اقتصاد زنجیره ایست بدین معنی که مقادیر زیادی از فرآورده های مصرف شده در اسلحه ها توسط کارخانجات غیرنظامی ساخته می شود و در واقع کارخانجات اسلحه سازی پیمانکاریهای عظیمی با تعداد بیشمار کارخانجات دیگر که بظاهرمهیچ ارتباطی با صنایع نظامی ندارند برقرار و بدین ترتیب حیات این کارخانجات بزرگ و کوچک به آن پیمانکاریها بستگی خواهد داشت.

از سوی دیگر با کاهش فعالیت صنایع اسلحه سازی و بیکار شدن کارگران آن کارخانجات، قدرت خرید در سطح جامعه بطور کلی پائین می آید. این بیکاری با کاهش تعداد نظامیان نیز تشدید می شود. فراموش نباید کرد که کارگران و کارمندان کارخانجات اسلحه سازی از بالاترین حقوق و دستمزدها و مزایا برخوردار بوده و هستند.»^{۱۰}

اقتصاد دان مؤسسه امریکن انتر پرایز American Enterprise بنام هربرت استین (Herbert Stein) به مخبر نیویورک تایمز می گوید:

: «اثرات این کاهش بزرگتر از آنست که ارقام نشان می دهند».

هزینه نظامی بعد از جنگ گره و جنگ ویتنام هم کاهش یافت اما اثرات آن کاهش بهیچوجه مثل امروز نبود. قدرت خرید بسیار بالایی سالهای ۵۰ (که اکنون وجود خارجی ندارد) اثرات کاهش بودجه نظامی در آن سالها را خنثی می کرد. رابرت کورلن اقتصاد دان دانشگاه نورت وسترن می گوید: «فقط بعد از جنگ گره بود که مردم به این نتیجه رسیدند که برگشت به بهران بزرگ نا محتمل است و بنابراین شروع به پول خرج کردن نمودند.»^{۱۱} مخارج اجتماعی «جامعه بزرگ» (Great Society) زمان لیندون جانسون (که باز هم امروز از آن خبری نیست) کاهش بودجه نظامی بعد از جنگ ویتنام را خنثی کرد. با تمام این احوال در هر دو مورد کاهش بودجه نظامی موجب رکود اقتصادی کوتاهی گردید (۵۸-۱۹۵۷ و ۱۹۷۰-۱۹۷۰). «تا زمانی که جنگ سرد امید به افزایش بودجه نظامی را بالا نگه می داشت صاحبان کارخانجات اسلحه سازی می توانستند کاهشهای نوبه ای بودجه نظامی قبل را با حیر و امید پشت سر گذارند و فعالیتهای خود را براساس دست نخورده باقی گذارند. اما با فرو پاشی ناگهانی اتحاد شوروی این امید از میان رفته است.»^{۱۲}

بی جهت نیست که Les Aspen نماینده قدرتمند کنگره آمریکا و رئیس کمیته نظامی مجلس نمایندگان، از قول استاد خود ساموئل هانتینگتن چنین می گوید: «جهان پس از پایان جنگ سرد، جهانی است فاقد ثبات و روشنی زمان جنگ سرد. این جهان بیشتر مثل جنگی می ماند که دارای خطرات متعدد، تله های پنهان، وقایع غیرقابل پیش بینی نا میمون و ابهامات معنوی است.»^{۱۳}

شکی نیست که این نماینده کنگره آمریکا، اکثریت عظیم بشریت را همچون جنگیانی می بیند که خود و استادش از طریق کمک به کارخانجات اسلحه سازی باید آنها را آرام نگه دارند تا «وضع موجود» تغییری نکند.

اما سؤال اساسی اینستکه آیا آمریکا با لشکرکشی به این یا آن کشور «جهان سومی» و سرکوب این «جنگلیان» قادر به حل مشکل اساسی بحران اقتصادی خود خواهد بود؟

آنچه اوضاع اقتصادی آمریکا را با سالهای پس از پایان جنگ گره و ویتنام متفاوت می کند اینستکه در ۱۲ سال گذشته دولتهای ریگان و بوش برای ایجاد «تقاضا» در سطح جامعه نه تنها با افزایش بی سابقه مخارج نظامی، کسری بودجه دولت و وامهای آنرا به ابعاد سرسام آوری رسانده اند بلکه مصرف کنندگان آمریکائی را اثر افزایش کارتهای اعتباری (Credit card) و شرکتها بواسطه آزادی در سفته بازی نیز وامهایی بمبلغ ۷/۵ تریلیون دلار بر نوش دارند که همچون سنگی بر پای این اقتصاد آتشیان سنگینی می کند که نه بازارهای جدید روسیه و اروپای شرقی و نه ادامه بودجه های سنگین نظامی قادر به نجات آن هستند.

هیئت حاکمه آمریکا براین مسئله آگاه است و از اینرو چون مار زخم خورده ای می ماند که در هر لحظه می تواند دندان زهر آگیش را در بدن هر ملتی فرو کند.

۱۴ سپتامبر ۹۲
نیویورک

زیر نویس

- 1 - P. Sweezy, H. Magdoff : Stagnation & Financial Explosion . (Monthly Review 1988 P. 47)
- 2 - P. Baran, P. Sweezy : Monopoly Capital (1966 Monthly Review P. 212)
- 3 - همانجا -
- 4 - Quincy wright : A study of war : chicago 1942 VOL 1 P. 236
- 5 - Harry Magdoff: Dynamic of U. S capitalism P. 55 (1972 Monthly Review press)
- 6 - Thorstein Veblen : "The Economic consequences of Peace" : Essays in changing order (N. Y. 1934 P. 464)
- 7 - Richard Ruggles : Economic Growth in the Short Run : It's behaviour and Measurement - Joint Economic Committee U. S. Congress (1976)
- 8 - New York Times 12 August 1992 P. A1 D2
- 9 - همانجا -
- 10 - همانجا -
- 11 - همانجا -
- 12 - صفحه D2 همانجا -

۱۳ - نیویورک تایمز ۷ ژانویه ۱۹۹۲ صفحه A13